

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال نهم، شماره بیست و چهارم، پاییز ۱۳۹۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۲۴

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۵/۲۷

صفحات: ۱۰۷-۱۲۶

## تحلیلی بر رابطه تاریخ با توسعه و نوسازی

دکتر شاهین پهنادایان\*

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه علوم سیاسی، ایران، کرج

دکتر رضا شعبانی صمغ آبادی

استاد دانشگاه شهید بهشتی

### چکیده

توسعه روندی برنامه‌ریزی شده در مکاتب سیاسی و اقتصادی در ابعاد مختلف برای ساخت زندگی آینده انسان است. پدیده توسعه، پیشرفت و ترقی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در کشورهای جهان به خصوص کشورهای در حال توسعه به شمار می‌رود. شگفت‌انگیزترین رویداد امروز سرعت بی‌سابقه توسعه و تغییرات و نوسازی تمدنی در کل تاریخ است. هیچگاه در زمان‌های گذشته، شرایط زندگی گروه‌های وسیعی از جوامع بشری با چنین سرعتی دستخوش دگرگونی نبوده است. تمام جوامع بشری و تمام زمینه تجربیات انسانی با این تغییرات پر شتاب در قالب نو سازی و توسعه و تغییرات پرشتاب درگیرند. به واقع توسعه تاریخ آینده بشر را تدوین می‌کند و راه حلی جهت زندگی آینده بشر در ابعاد مختلف است. اما علم تاریخ مربوط گذشته است و تمام مجموعه دستاوردهای انسانی در علوم مختلف در آن سپری گشته است. بر این اساس پرسش اینجاست که چه رابطه می‌توان بین تاریخ با توسعه و نوسازی پیدا کرد، آیا تاریخ با توسعه و نوسازی با هم دیگر رابطه لازم و ملزوم دارند یا هیچ‌گونه رابطه بین آنها وجود ندارد.

### کلید واژگان

تاریخ، توسعه، نوسازی، جوامع، سیاست.

\* نویسنده مسئول: dr.shahin.pahnadayan@gmail.com

## مقدمه

سوال اساسی که در این مقاله مطرح است رابطه تاریخ و توسعه و نوسازی با یکدیگر است. تاریخ متغیر اساسی این تحقیق و توسعه و نوسازی متغیر وابسته به آن است. آیا بین این سه رابطه لازم و ملزومی برقرار است. آیا چون تاریخ گذشته است نیازی به آن جهت توسعه و نوسازی بشری پیدا نمی شود. آیا تاریخ را باید به فراموشی سپرد. وظیفه مورخان چیست؟ و وظیفه اندیشمندان توسعه و نوسازی چیست؟ اگر رابطه بین تاریخ و توسعه و نوسازی باشد. وظیفه مورخان و اندیشمندان توسعه و نوسازی در قبال این دو موضوع چیست؟ چگونه می توانند این دو موضوع را تبیین کرد؟ توسعه و نوسازی با هر تعریفی تغییرات را به عنوان جزء ذاتی همراه خود دارند. این تغییرات اغلب دارای روندی تاریخی و بلند مدت است و از شرایط خاص هر جامعه ای تاثیر می پذیرد. مفهوم توسعه و توسعه یافتگی تقریباً از نیمه دوم قرن بیستم در جهان متداول شده است. خرابی های ناشی از جنگ جهانی دوم و ضرورت بازسازی های وسیع به ویژه در کشورهای اروپائی که از جنگ صدمه زیادی دیده بودند، طرحهای گوناگونی را در زمینه عمران و آبادی مطرح کرد. این طرح ها زمینه ساز اقدامات وسیعی شد که پایه های استعمار نو را در جهان گسترش داد.

رشد اقتصادی یا افزایش متغیرهای کمی اقتصادی مانند تولید ناخالص داخلی و درآمد سرانه که در آغاز نشانه توسعه و پیشرفت به شمار می آمد، به زودی با ایجاد شکاف بین کشورهای غنی و دیگر کشورها به عنوان تنها عامل مؤثر در توسعه مورد تردید واقع شد. چگونگی توزیع منافع حاصل از رشد اقتصادی و مباحث مربوط به عدالت اجتماعی، ابعاد دیگری از توسعه را مطرح ساخت. کاهش فقر و نابرابری و بیکاری به عنوان شاخص توسعه کشورها مورد توجه قرار گرفت. این شاخص ها بخوبی می توانند نشان دهنده میزان موفقیت یا عدم موفقیت کشورها در دستیابی به مواهب توسعه به شمار آیند.

در هم تنیدگی ابعاد مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی توسعه، ضرورت رویکرد یکپارچه به این موضوع را مورد تأکید قرار می دهد. اگر افزایش تولید ناخالص داخلی در یک کشور با افزایش فقر، بیکاری، بیماری و نابرابری همراه باشد، می توان نتیجه گرفت که توسعه به مفهوم واقعی در آن جامعه رخ نداده است فرضیه اساسی این تحقیق این می باشد که بین علم تاریخ و توسعه و نوسازی رابطه لازم و ملزوم است اساساً توسعه و نوسازی جوامع بشری در بستر تاریخ انجام می گیرند و تاریخ و

تاریخ‌نگار همراه توسعه و بازسازی باید شرایط هر جامعه که از گذر تاریخ می‌گذرد را تعیین کند تا بتواند روند توسعه و بازسازی در جوامع را پیوید. زمانی که بشر و جوامع انسانی در مراحل آغازین توسعه قرار داشتند منابع طبیعی نقش اساسی در توسعه و سازندگی ایفا می‌کرد و میزان پیشرفت کشورها را در سطح برخورداری آنها از منابع طبیعی و به دنبال آن احداث طرح‌های بزرگ اقتصادی تشکیل می‌داد. اما امروزه صاحب‌نظران و اندیشمندان جهان اعتقاد دارند که انسان محور توسعه است و توسعه انسانی نقش مرکزی را در توسعه اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر عهده دارد. کشوری که قادر به افزایش دانش و آگاهی انسانها نباشد و راه درست بهره‌گیری از سرمایه‌های انسانی را نیاموزد، در فرایند توسعه جهانی راه به جایی نخواهد برد. پس روشن و واضح است که نخبگان جامعه، دولتمردان، مدیران، اشخاصی که اداره امور کشور را بر عهده دارند موظفند با هدایت و رهنمودهای صحیح، تهیه استراتژی‌های قابل قبول، آنچنان طرح و برنامه طولانی مدت بر مبنای ضوابط علمی یا ادراک و بینش خود تهیه و تنظیم نمایند که بتوانند در عصر عصیانهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی با کلیه مسائل و مشکلات به مقابله بپردازند و جامعه را در جاده پیشرفت و ترقی هدایت کنند.

نوع روش تحقیق در این مقاله بر اساس تحقیق نظری و کتابخانه‌ای و بر دو پایل توصیفی و تحلیلی استوار است. پس از ایکه اطلاعات جمع‌آوری شده و بر مبنای اهداف تحقیق طبقه‌بندی گردیده و برای فهم بهتر به توصیف مفاهیم پرداخته و در نهایت با کمک دو روش توصیفی و تحلیلی در ارتباط با پژوهش این مقاله به فرضیات و آزمایش آنان اقدام کرده که سرانجام پاسخ‌های خود در متن را پس از نتیجه‌گیری کلی در خصوص فرضیات در قسمت نتیجه‌گیری ارائه می‌گردد. هدف پژوهش در این مقاله پیدا کردن رابطه بین علم تاریخ و فراینده توسعه و نوسازی می‌باشد. در خاتمه مقدمه به تعریف واژگان اساسی این مقاله یعنی تاریخ و توسعه و نوسازی پرداخته می‌شود.

## ۱. مبانی نظری

### الف. چیستی تاریخ و تعاریفی از آن

تاریخ به معنای تعیین زمان رویدادهاست. این واژه در عربی و فارسی و ترکی با مفاهیم متعدد به کار می‌رود. در قرآن کریم واحادیث واژه تاریخ به کار نرفته است. اولین بار این کلمه در منابع سده دوم

دیده شده واز سده سوم به بعد کاربرد آن رایج گردیده است در باره ریشه و اشتقاق آن میان لغویان عرب اختلاف نظر وجود دارد. ابوسعید عبدالملک بن قریب اصمعی (متوفی ۲۱۳) آن را واژه عربی دانسته و گفته است که قیسی ها (یکی از قبایل بزرگ عرب) مصدر آن را ارخ و تمیمی (دیگر قبیله بزرگ عرب) ورخ می دانند، اما ارخ رایج تر شده است. جوهری (متوفی ۳۸۹ یا ۴۰۰) ریشه آن را آرَخ / اِرْخ (با فتح یا کسر همزه) به معنای گوساله و گاو وحشی ذکر کرده است. جوالیقی (متوفی ۵۳۹) بر آن است که این واژه ریشه عربی ندارد و مسلمانان آن را از اهل کتاب گرفته اند. روزنتال اشتقاق های گوناگونی برای این واژه آورده است: اَرْخُو در اکدی، یرح در عبری، یرح در آرامی، و رَخ در اتویایی و ورخ در عرب جنوبی (یمن) وی احتمال می دهد که ریشه واژه تاریخ و تواریخ (در سامی به معنای ماه) است و تاریخ از مُوَرَّخ یا موَرَّخ اشتقاق یافته است، و اشتقاق های دیگر را نمی پذیرد. برخی واژه تاریخ را فارسی و برگرفته از «ماه-روز» می دانند که مغرب آن موَرَّخ شده است؛ در درستی این مطلب تردید وجود دارد.

لغویان به این نتیجه رسیده اند که به احتمال قوی واژه تاریخ از ریشه آرَخ یا وَرَّخ سامی یمنی است زیرا وَرَّخ (جمع آن اَوْرَخَم) در سنگ نوشته های متعلق به پیش از اسلام- که در جنوب عربستان پیدا شده- به معنای ماه و قمری به کار رفته است. (ناجی، ۱۳۹۲: ۱-۲)

با رشد و توسعه روز افزون فعالیت های فکری و سیاسی در دولت شهر های قرون ششم و پنجم پیش از میلاد، واژه «ایستوریا» به معنای «جستجو هر آنچه دانستش ارزش داشته باشد». جایگاه ویژه ای یافت. به تدریج کلمه به معنای تاریخ از این واژه برگرفته شد و عنوان واژه علمی شان خود را باز یافت با گسترش سایر علوم از قرن نوزدهم میلادی به بعد، علم تاریخ نیز مفهومی فراتر از معانی پیشین یافت (جان احمدی، ۱۳۸۹: ۱۹).

سوال اساسی در این مبحث چیستی تاریخ است. آنچه «تاریخ» نام دارد، چیست؟ یک پاسخ این است: «تجربه زندگی انسان که در طول زمان گسترش یافته است»؛ آن طور که می دانیم، زندگی آکنده از فراز و نشیب هاست؛ بنابراین، یکی از مفاهیم تاریخ، تغییر است (استنفورد، ۱۳۸۸: ۲۳).

تاریخ در هر مورد گذشته ای است که برای آدمیان روشن است، مکان و فضای دست یافتن به گذشته است، آگاهی بر مبدأ و اصل و تبار است. «پیش از تاریخ» گذشته ای است که البته عملاً وجود دارد، ولی چیزی در باره آن معلوم نیست (یاسپرس، ۱۳۷۳: ۴۹).

«...تاریخ از فنون متداول در میان همه ملت‌ها و نژادهاست، برای آن سفرها و جهانگردی‌ها می‌کنند، هم مردم عامی و بی‌نام و نشان بمعرفت آن اشتیاق دارند، و هم پادشاهان و بزرگان به شناختن آن شیفتگی نشان می‌دهند... و اما در باطن، اندیشه و تحقیق دربارهٔ حوادث و مبادی آنها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست، و علمی است در بارهٔ کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها، به همین دلیل تاریخ از حکمت سرچشمه می‌گیرد و سزا است تا از دانش‌های آن شمرده شود (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۲).

توسیدید - عقیده داشت که تاریخ دارای مسیری دایره‌وار است. یعنی دائماً تکرار می‌شود و همان نتایج قبلی را بدنبال خواهد داشت (تاج‌بخش، ۱۳۷۶: ۷)

تاریخ علم است به گذشته برای استمرار آینده محور اساسی تاریخ، انسان است زیرا آن را خلق کرده آن را در می‌یابد. آن را تفسیر می‌کند و با دست مایه ای که از تاریخ گرفته به حیات خود استمرار می‌دهد و نه تنها به حیات خود استمرار می‌دهد بلکه آن را توسعه می‌دهد.

هر که نامخت از گذشت روزگار نیز نامزد ز هیچ آموزگار (رودکی سمرقندی، ۱۳۸۸: ۴۱)

#### ب. چستی توسعه

توسعه فرآیندی است که نتایج و پیامدهای از جمله بهبود معیارهای زندگی و ایجاد ظرفیت روز افزون برای اتکا به اقتصادی را دنبال می‌کند که نسبت به گذشته از لحاظ فنی، پیچیده تر شده و به اقتصاد جهانی وابسته است (کینکزبری، ۱۳۹۱: ۴۰).

توسعه اصطلاحی است که از «نوسازی» دقیق تر و مشخص تر واز «رشد»، جامع تر است. توسعه بر خلاف نوسازی که حد و غایتی ندارد، اهداف مشخصی را در مدتی معین دنبال می‌کند و بر خلاف رشد که اهداف کمی را مد نظر دارد، اهداف کیفی را نیز بر می‌آورد. بنابراین، توسعه به یک معنا پی‌گیری اهداف کمی و کیفی بطور هم زمان است (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۱۸).

توسعه بُعدی اساسی از زندگی شخصی، روابط اجتماعی، سیاست، اقتصاد و فرهنگ در کشورها و مناطقی از جمله آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و کارائیب است. (هینز، ۱۳۹۰: ۱۹).

در اینجا در تعریف توسعه از دیدگاه کینکزبری مسائل توسعه نسبت به گذشته پیچیده تر شده است.

زمانی که از گذشته سخن به میان می آید. بحث تاریخ مطرح می شود. و خود توسعه در چهار چوبی زمان قرار می گیرد.

### پ. چیستی نوسازی

آیا نوسازی فرایندی جدا از توسعه است نوسازی بارها در تاریخ بر اساس مکان و زمان و اعتقادات تکرار شده است. نوسازی چیست؟ آیا انسان خود مدلی برای نوسازی نیست. در معنی نو سازی می توان گفت: نوسازی یک فرایند چند بودی است که مستلزم دگرگونی در همه ی زمینه های اندیشه و فعالیت انسانی است. نوسازی عبارت از نوشتن و تحول دائم همه ی ابعاد تمدن بشری که حد غایتی برای آن تصور نیست. نیل اسلمر معتقد است نو سازی شامل همه ی تحولاتی است که زمینه های سیاسی، آموزشی، دینی، خانوادگی، و طبقاتی به وقوع می پیوندد (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۱۵).

اصل اساسی در نو سازی و توسعه محوریت انسان است. اما موضوع و مفهوم علم تاریخ چیست؟ بررسی تحولات گوناگونی که در حیات و اندیشه آدمی رخ می دهد موضوع علم تاریخ است؛ اما مفهوم صورتی است از شیء که در عقل حاضر می شود، یا بر مجموع صفاتی که شیء را مفهوم می گویند، مانند مفهوم انسان که مرکب از حیات است که موضوع تاریخ است، پس این تعبیر از تاریخ یعنی شناخت هر چه میسر گردد... بی گمان شناخت قوا، حواس و ادراکات انسانی و جلوه های بیرونی برای همین انسان تواند بود. پس تاریخ عین «تحول» والته وابسته به زمان و مکان، و یکی از شیوه های احاطه یافتن بر کل انسانیت است. (سجادی، ۱۳۷۵: ۱۰)

### ۲. تاریخ و رابطه آن با توسعه و نوسازی

#### الف. تاریخ سرمایه داری و به طبع آن، رشد و توسعه

امانوئل والتراشتاین تاریخ سرمایه داری و به طبع رشد و توسعه را به اینگونه تقسیم می کند از قرن ۱۶ میلادی تا ۱۹۴۵ میلادی و از ۱۹۴۵ به بعد (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۱۲۲-۱۱۹). در فاصله این زمان تاریخ با تحولات عظیم و رویدادهای {ایجاد سیستم دولت کشوری در مقابل سیستم های دولت شهری و

امپراتوری‌ها، انقلاب‌های صنعتی، کشاورزی، بازرگانی و انقلابات اجتماعی مانند: انقلاب و استقلال آمریکا، انقلاب کبیر فرانسه، جنگ‌های ناپلئونی، و استمرار این انقلابات در طول قرن ۱۸ و ۱۹ جنگ‌های جهانی اول و دوم دو قطبی شدن جهان و جنگ سرد و رویداد های بیشماری دیگر (جهت مطالعه، بریتون، ۱۳۴۰) وضعیت ما در این دوره تاریخی چه بوده است. چه دستاوردهای را برای گام زدن در توسعه و نو سازی بر داشته ایم دلایل پیشرفت یا ناکامی های ما چه بوده است. تا زمانی که زنده هستیم حق تفسیر کردن این جهان را داریم اما وقتی که فوت می کنیم دیگر این حق را نداریم وظیفه تاریخ نگار نوشتن تاریخ نیست بلکه تبیین کردن آن است. نو سازی و توسعه بشر و پدیده جهانی شدن متعلق به زمان خاصی نمی تواند باشد بلکه در اینجا با بررسی تاریخ می توانیم در یابیم که شیوه نوسازی و توسعه و جهانی شدن که از طریق جهان غرب به این شکل در دنیا ظهور کرده از چه زمانی آغاز شده سنت ها، منافع شخصی، میزان درک و فهم ملت ها نسبت به این شیوه ها چه بوده چگونه از بررسی تاریخی خود و دیگران راه های را انتخاب کنیم که هماهنگی بین ذهنیت های آسمانی و زندگی واقعی زمین بتوانیم بر قرار کنیم. جهان در سال ۱۹۰۰. م بیش از سال ۲۰۰۳. م جهانی شده بود. در آن سال امپراتوری ها استعماری بر جهان مسلط بودن. تقریباً ۲۵ درصد جهان زیر فرمان لندن بود فرانسویان بر هند و چین و بر بخشی وسیعی از افریقا حکومت می کردند. امپراتوری روسیه در اروپا و آسیا گسترش یافته بود. امپراتوری عثمانی بر خاور میانه و بخشی از بالکان مسلط بود. اروپای مرکزی به امپراتوری اتریش و مجارستان تعلق داشت. آلمان و ژاپن نیز مستعمرهای خود را داشتند (آلمان جنوب غربی افریقا را داشت، و کره و تایوان مستعمره ژاپن بودند). آمریکا بر کوبا و فیلیپین حکومت می کرد. چین شبیه مستعمره ای بود در چنگ قدرت های بزرگ، به جای ۲۰۰ کشور مستقل امروزی، فقط ۵۰ کشور مستقل وجود داشت که بسیاری از آنها نیمه استقلالی بیش نداشتند. آمریکای لاتین با دکتورین مونرو زندگی می کرد، یعنی با اینکه به ظاهر مستقل بود افسارش دست آمریکا بود.

از نظر تاریخی، انگیزه امپراتوری های جهانی و دست اندازی با توسل به قدرت نظامی «ثروتمند شدن» بود. فاتحان اسپانیایی در جستجوی ثروت راهی شمال و جنوب قاره آمریکا شدند. اسپانیا به سبب دستیابی به طلا و نقره امپراتوری جدید خود ثروتمندترین کشور اروپا شد. همه امپراتوری های روم، مغول، اسپانیا، بریتانیا و فرانسه، هخامنشیان، با نیروی نظامی گشوده و به دست دولت ها اداره شدند.

امپراتوری های سنتی، بعد از جنگ جهانی دوم، به نقطه پایان خود رسیدند زیرا هم هم فناوری (تکنولوژی) تغییر یافته بود و هم نگرش طرز فکر دیگر فتح سرزمین ها و دستیابی به منابع طبیعی آنها راه «ثروتمند شدن» نبود. سرزمین های وسیعی و منابع طبیعی آنها بایست با فن آوری جفت می شدند تا توفیق اقتصادی بدست آید. نتایج حاصل از کنش ها و واکنش های تاریخی منجر به انقلاباتی عظیم گردید. نخست، مجموعه ای از فن آوری جدید پیدا شده اند تا اوضاعی پدید آورند که انقلاب صنعتی سوم نامیده خواهد شد. جهان عصر انقلاب صنعتی مبتنی بر منابع طبیعی به عصر صنعت متکی به دانش گذر می کند. عصر متکی به دانش بر پایه تحصیلات، تخصص، مهارت، و تحقیق و توسعه استوار خواهد شد. (تارو، ۱۳۸۸: ۴۵)

### ب. مطالعه تاریخی توسعه و نوسازی

جزء با مطالعه تاریخ هر ملت و قوم در ابعاد مختلف نمی توانیم به مطلوب نوسازی و توسعه و ریشه کن کردن فقر و جهانی شدن برسیم. عدم درک اندیشه ترقی خواهی بشر که مخالف با ناموس خلقت است، استبداد خودخواهی؛ خود بزرگ بینی، حسادت در تاریخ ما موج می زند در تاریخ ما استبداد در تمام شریانه های اجتماعی، سیاسی، مذهبی، اقتصادی و خانوادگی جاری است. حتی مکاتب فکری که نیز از غرب وارد ایران شده و عنوان می کردند تنها راه سعادت بشر و عدالت اجتماعی هستند مانند مارکسیست، ناسیونالیست... در جامعه ایرانی به استبداد منجر شدند. علت آنها واضح است نمی دانیم چه می خواهیم و چه رویای را با وضع موجود می خواهیم پیوند بزنیم. در این سرزمین اقوام بی شمار از ازمینه تاریخ سکونت داشتن. آسیای جنوب غربی همیشه به دنبال نو ساری و توسعه و جهانی شدن بوده است. اما همیشه به بیراه رفته افتخارات زیادی بدست آورده و با نا کامی های عظیمی مواجه گردیده (لولوبی ها، کاسی ها، گوتی ها، اوراتوها، مانها و پارسوماشها، عبری ها و سومری ها، بابلی ها، اکدی ها، فینیقی ها و آشوری ها) ورود آریایها به آسیای جنوب غربی معادلات منطقه را بر هم ریخت اما سیاست های گسترش جهانی این منطقه را به روشی دیگر استمرار داده اند. نو سازی نظام سلطنت که ریشه ی میان رودانی دارد. (مالدوان، ۱۳۷۲: ۱۱۹) سیربازاری خود را در قبایل مادی توسط دیاکوی طی کرد و وی به عنوان اولین پادشاه مادها انتخاب شد (هرودوت، ۱۳۸۰: ۵۹-۵۸) و نو سازی آنان تا زمان کیاگسار



استمرار یافت کیاگسار (هوخشتره) کسی بود که اقدام به نوسازی جامعه مادی برای مقابله با دشمن مخوف آنان یعنی آشور کرد. کیاگسار (هوخشتره) این پادشاه اولین کسی بود که تقسیمات لشکری در یک قشون آسیائی را اساس نهاد و سربازان را که پیش از وی در هم و برهم بودند را به دسته های نیزه دار، کماندار و سوار نظام تقسیم کرد (هرودوت، ۱۳۸۰: ۶۱) بقیه داستان سلسله ماد داستان تمام سلسله های ایرانی است. اما تثبیت نظام سلطنتی در ایران در زمان داریوش اول تکمیل شد و پادشاهی تنها نظام سیاسی خاور میانه گشت و روند شکل گیری سلسله ها در ایران مانند دوران ماد بود یک دوره شکل گیری تثبیت و نوسازی نظامی، دوره اقتدار و سپس دوره افول تا اینکه بعد از تهاجم اسکندر مقدونی ادغام فرهنگ هایی با فرهنگ شرقی ایران و منطقه آسیای جنوب غربی چنان نیروی بخود گرفته که وارد مرحله جدید از قدرت شده که دو سلسله اشکانی و ساسانی را بوجود آمده تحت تاثیر این فرهنگ قرار داشته اند. اما آنان نیز مانند ماد ها همان روند را طی کرده تنها در مورد ساسانیان می توان گفت از زمان اشک ۲۱ بلاش اشکانی جمع آوری اوستا شروع شده شاید این یک روند باز سازی فرهنگی بود که در نهایت نخستین دولت کشور جهان ساسانیان را شکل داد. و نزدیک به پانصد سال و با در اختیار داشتن دکتترین دینی زرتشتی بر آسیا جنوب غربی حاکمیت داشته؛ اما اسلام ظهور می کنند. روند توسعه اسلام که به صورت جهاد بود. شکل میراث تمدنی آسیای جنوب غربی را در سیطره خود قرار داد. تمدن اسلامی که بدینگونه وارث فرهنگ قدیم شرق و غرب شد نه تقلید کننده صرف از فرهنگهای سابق بود، نه ادامه دهنده محض؛ ترکیب کننده بود و تکمیل سازنده. دوره کمال آن با غلبه مغول به پایان آمد دوره سازندگی بود- ساختن یک تمدن یک فرهنگ جهانی و انسانی (زرین کوب، ۱۳۷۶: ۲۹) اما بر خلاف نظر استاد زرین کوب باید اظهار کنم دوره افول اسلامی در زمان سلاجقه رقم خورد عنصری مانند، امام محمد غزالی که عالمی بزرگ بود و خواجه نظام الملک طوسی که از بزرگان دیوان سالاری ایرانی است. جزم اندیشی یک سو نگری و احیای استبداد دولتی در قالب مدارس نظامیه جهان اسلام را در ربود و به جای اینکه جهان آسیای جنوب غربی که زیر سیطره اسلام است به نو سازی جهت توسعه بپردازد به نو سازی منجر گردید که جهان اسلامی تا کنون به قرون وسطی بسیار سخت و مشکل گرفتار شده اند. و از لحاظ سیاسی با تشکیل خلافت عملا دعوت اسلامی تبدیل به وضعیتی سابق زمامداری در دنیای باستان گردید بارتولد در این زمینه می گوید: گذشته از داستان

معروف درباره معاویه که گویا خود را «نخستین پادشاه» (ملک) در اسلام نامیده بود، نیز می دانیم که نخستین بار ولید بود که بساط سلطنت را بر گرد خویش فراهم کرد. روشن است که این روند می بایست رفته رفته جامعه عمل پوشد. اما در روایتها، حتی پاسخ به این پرسش را نمی توانیم بیابیم که در چه زمان و چگونه آن تغییر محسوس که سیر ربعدی تحول تدریجی را پدید آورد، صورت گرفته است؛ یعنی چه زمانی پندار «جانشین پیامبر خدا» (خلیفه رسول الله) جای خود را به پندار «جانشین خدادر زمین» (خلیفه الله فی الارض) داده است.

این تفسیر تازه واژه «خلیفه» که از بیخ و بن با اسلام آغازین مغایر بود، می بایست رفته رفته به خواست پروردگار بخشاینده و مهربان، خلیفه را جایگزین شهریان آتش پرست (ستایشگر آتش) و یا مسیحی گرداند (بارتولد، ۱۳۷۷: ۲۳-۲۲) تا قرن دهم هجری/شانزدهم میلادی اوضاع به همین گونه بود. یا خلیفه یا سلطان، وقایع عظیمی مانند: یورش ترکان غز و حمله ی مخوف مغولان؛ و جنگ های طولانی صلیبی توان جهان آسیای جنوب غربی و شمال آفریقا را در ربود. دولت صفویه و امپراتوری عثمانی (خلافت عثمانی از زمان سلطان سلیم به بعد) ماهیت تاریخی خود که ایجاد تثبیت و دوره توسعه نو سازی خود را سپری کرده اند. مشکل اساسی این سلسله ها و این تحولات این است با قدمت زندگی انسان ایجاد حکومت ها و سلسله ها آنان در نظامات سنتی خود با اقتصادی متکی به کشاورزی و دامپروری و تجارتی که تا حدود زیاد زیر سیطره دولت واقع بود؛ به حیات خود ادامه می دادند و تئوری این خلدون در کتاب مقدمه اش برنامه تکمیلی این سلسله ها است نظریه عصبیت که در مواجه با روند توسعه و بازسازی غرب تا حدود زیادی کارکرد خود را از دست داده است. اما از زمان صفویه تا قاجاریه اوضاع تاریخی ایران به گونه ی دیگر رقم خورد روند توسعه و نو سازی دوران شاه عباس اول تبدیل به دوران افول و سراسیمه سقوط گردید و در نهایت اصفهان در سال ۱۱۳۵ هـ ق توسط افغانها سقوط کرد. همچنان که خلافت عثمانی نیز به سرنوشت مشابه دیگر رسید و در سال ۱۹۲۳ خلافت و امپراتوری عثمانی متلاشی و منهدم گردید و از آن بنای بزرگ دهها دولت از جمله جمهوری ترکیه سر بر آورده‌اند.

کشورهای غیرغربی، با غرب در قالب جدید غربی که انقلاب صنعتی و سیاسی را در دو بلوک خود انگلستان و فرانسه تجربه کرده بود و جهانداری اروپایی بر خورد کردند. جنگ های ایران روس به ما

ثابت کرد که دیگر نمی توانیم با شیوه سنتی به حیات خود ادامه دهیم مدرنیته با تمام ابعاد خود اندیشه ها توسعه و نو سازی به آسیای جنوب غربی وارد کرد. ایران قرن ۱۳ هجری خورشیدی به شکل نسبتا وسیعی با جوامع اروپایی ارتباطات یافت و با ترقیات زندگی فرهنگی ومدنی و گسترش صنعت و تکنولوژی و اصول شهر نشینی اروپا آشنا گشت. در همین زمان، آنچه در واقعیت جامعه ایران در زمینه های مذکور می گذشت، تفاوت فراوانی با نسخه و مدل فرهنگی آن داشت و پرسش هایی در باب علل آن توسعه در اروپا و این انحطاط در ایران، در اذهان بر می انگیخت. در آغاز این رویارویی، تلاش های فراوانی از سوی مردان استقلال طلب این مرز و بو آغاز شد تا با حفظ اصالت ها و ارزش های ملی، راهی برای خروج از انحطاط موجود و حرکت به سوی ترقی و توسعه باز شود. کرچه رویکرد به ترقی و توسعه ابتدا در میان قلیلی از رجال استقلال طلب رواج یافت، اما به مرور عناصر دیگری از شخصیت های دولتی و ملی پدید آمدند که آنها نیز از موضع استقلال اقتصادی و یا از موضع تمایل به استحاله فرهنگی و اقتصادی، طرح هایی را برای توسعه اقتصادی ایران ارائه کردند. مجموعه آن رویکردهای اولیه و استقلال طلبانه و استحاله گرایانه در عصر قاجار، منشا تکوین آراء و نظریات در باب توسعه و ترقی شد که خود فصل قابل مطالعه ای در تاریخ تفکر و اندیشه ترقی و توسعه در جامعه ایران است. (برزگر، ۱۳۸۰: ۲۱۷) البته نباید موانع باز سازی و نوسازی و توسعه در ایران به خصوص در دوره قاجاریه را از یاد برد. علرغم پاره ای کوشش های ناقص و بی نتیجه توسط تجار ایرانی و وزرای زمان قاجاریه، عوامل متعددی وجود داشتند که مانع از ایجاد یک صنعت و شبکه حمل و نقل مدرن در ایران می شدند. مشکلات ارتباطی، جمعیت کم، فواصل طولانی که دسترسی به آنها سخت بود، عدم تمرکز، و فقدان یک نظام آموزشی نظری و حرفه ای جدید از زمره عوامل محلی و داخلی بودند که توسعه اقتصادی را محدود می کردند. به اینها باید عدم امکان حمایت قانونی از صنایع دستی، به جهت معاهده های نابرابر با خارجیان و بی علاقگی حکومت قاجار به گسترش صنعت، زیر بنای اقتصادی و کشاورزی را علاوه نمود. در پاره ای از مواقع، قدرت قبایل، علماء و بعضی از شهر ها و مناطق، در مقابل کوششها بی که در جهت نوسازی انجام می گرفت به کار گرفته می شد. اگر کسی بطور کلی به خاورمیانه و افریقای شمالی توجه کند در می یابد که تصادفی نیست اینکه در مناطقی که گروههای مذهبی و قبایل کوچ نشین بیشترین قدرت را داشتند، آخرین مکانهایی بودند که متمرکز و صنعتی

گردیده‌اند. در این رابطه، علاوه بر ایران، کشورهایی همچون مراکش، لیبی، عربستان سعودی، سایر کشورهای عربی، افغانستان، و آسیای مرکزی را می‌توان نام برد. در حقیقت ایران از بسیار کشورهای فوق‌الذکر تحت کنترل کمتری از قبایل کوچ نشین قرار داشت، و از همین روی قادر بود تا تمرکز قدرت مرکزی و صنعتی شدن را قبل از بسیاری از آنها آغاز کند. (کدی، ۱۳۶۹: ۷۱-۷۰) این یک نتیجه‌گیر ی در بستر تاریخ توسط نیکی آر کدی است. و باید به آن توجه شود دولت صفویه هم زمان با دولت انگلیس و فرانسه و روسیه تحولات دولت کشوری خود را آغاز کرد اما پایان غم انگیز صفویه یک انهدام بزرگ در زمینه تمدنی بود اما دول مورد اشاره به روند باسازی و توسعه خود ادامه داده اند و ایران و جهان اسلام را پشت سر گذاشته در مرحله تولد و استمرار قاجار ها کشور های امریکا و ژاپن به شدت به نو سازی و توسعه خود اقدام نموده در امریکا مانع نو سازی و توسعه امپراتوری فولاد برده داری و نظام حاصل از آن امپراتوری مزارع پنبه در جنوب آمریکا بود. جنگ اشتنا ناپذیر بود. و جنگ های انفصال راه توسعه و باسازی را در امریکا باز کرد. (دولاندلن، ۱۳۷۰: ۳۲۶-۳۲۵) در صورت که بنا به گفته نیکی آر. کدی بی‌علاقگی حکومت قاجار به گسترش صنعت، زیر بنای اقتصادی و کشاورزی را علاوه نمود بود. نو سازی که جنبه عام دارد و در همه ی عرصه ها بروز می کند، ابتدا از قرن ۱۷ میلادی در اروپا ی غربی آغاز شد و سپس به سایر کشورهای اروپایی و قاره ی امریکا گسترش یافت و در قرن ۲۰-۱۹ م، به آسیا و آفریقا سرایت کرد. نمود های عینی نو سازی عبارت اند از: رشد کاربرد روز افزون علم و تکنولوژی، انطباق مداوم نهادهای اجتماعی با نیاز های دنیای جدید، شهرنشینی، صنعتی شدن، دنیاگرایی، دمکراتیزه شدن سیاست، آموزش و دسترسی به وسایل ارتباط جمعی. عمده ترین ویژگی نو سازی، رشد و گسترش عقلانیت است. دیوید آپتر سه ویژگی را برای نو سازی بر می شمارد: اول نوع نظام اجتماعی که بدون وقفه نو آوری داشته باشد. دوم، ساختار اجتماعی تفکیک شده، تخصصی و انعطاف پذیر. سوم، چار چوب اجتماعی که مهارت ها و دانش لازم برای زندگی در یک جهان پیشرفته تکنولوژیک را تامین کند. جنبه های نو سازی عبارت اند از: روانشناختی، فکری، جمعیت شناختی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی. (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۱۵-۱۶) طی دوره ای طولانی از عصر کشاورزی، آهنگ نو آوریهای فنی با توجه به ابعاد آن جوامع و اطلاعات و تماسهای متقابلی که برایشان فراهم بود بسیار کند تر از حد انتظار به نظر می رسید. این امر، چنانکه دیدیم، معلول نظامهای اجتماعی بسیار

استثمارگرانه و جهان بینی های خاص بود که رفتار و فعالیت های اقتصادی اعضای آنها را شکل می داد. این عوامل بی تردید تاثیرهایی منفی بر تکنولوژی و اقتصاد بر جا می گذاشت. با وجود این، بعد ها آهنگ نو آوری های فنی در اروپای غربی در ظرف مدت نسبتا کوتاهی سرعت گرفت و در نیمه دوم قرن هجدهم انقلاب صنعتی عملا در راه بود. چندی نگذشت که انگلستان به صورت نخستین جامعه صنعتی در آمد - یعنی، نخستین جامعه ای که بیشترین بخش در آمد ملی خود را از فعالیت های تولیدی مبتنی بر ماشین و منابع انرژی بیجان به دست آورد. بدین ترتیب، عصر جدیدی آغاز می گشت که دگرگونی های اجتماعی و فرهنگی بی نهایت سریعتر و فراگیر تری را در پی داشت.

### پ. علت توسعه و شکسته شدن قالب های کهن تاریخی

علت این توسعه مهم و بی سابقه چه بود؟ چه چیزی قالب دنیای کشاورزی را درهم شکسته بود، در جوامعی که آن همه در برابر تغییرات مقاومت به خرج می دادند، انفجاری چنان پر دامنه در قلمرو نو آوری های فنی پدید آورد؟ به دیگر سخن، چه روی داده که نظام تاثیر های منفی را به نظامی متشکل از تاثیر ها و باز خورد های مثبت تبدیل کرد (لنسکی، ۱۳۶۹: ۳۱۷) از این رو است که دانش و علم تاریخ به کار می آید عوامل رشد یا عدم رشد توسعه و نو سازی در بستر تاریخ شکل می گیرد. و روند کاربردی آن در طی زمان بوقوع می پیوندد با مطالعه جنبه های مختلف یک ملت از جنبه های مطرح شده توسط دکتر شیرزادی در بالا روند بررسی های تاریخی یک ملت کمک شایان توجهی در زمینه توسعه و نو سازی به عمل می آورد. مسلم است که تاریخ نگاری نمی تواند یک علم باشد و تنها می تواند یک صنعت، یک هنر و یک فلسفه باشد - صنعت به دلیل استخراج حقایق؛ هنر به سبب ایجاد نظمی با معنی در درون آشفتگی مطالب و مواد؛ فلسفه بخاطر روشنگری و جستجوی چشم انداز آینده. «زمان حال همان طومار گذشته است که برای اجرا شدن بسته شده و گذشته همان طومار حال است که برای شناخته شدن گسترده شده است» - و یا ما چنین می پنداریم و امید داریم. در فلسفه می کوشیم که جزء را در پرتو کل بشناسیم؛ در «فلسفه تاریخ» جهد می کنیم که لحظه حال را در انوار گذشته ببینیم. می دانیم که هر دو مورد نظر رسیدن به کمال است؛ و در هر دو مورد نگرش و احاطه کامل بر چیزی جز خطای باصره نیست. ما از تمامی تاریخ انسان بی خبریم؛ بسا که پیش از سومری ها یا مصری ها تمدن های

بسیاری وجود داشته است، ما تازه دست به کاوش شده ایم! باید با دانش جزئی بسازیم و عمل کنیم، و نقداً به احتمالات قناعت ورزیم. در تاریخ، مانند علم سیاست نسبت حاکم است و باید به تمام قواعد و دستور العمل ها شک داشت. «تاریخ به کسانی که می کوشند به قهر جریان آن را به مسیر های علمی یا مجاری منطقی بیندازند می خندند، تاریخ همه قواعد را در هم می ریزد، تصمیم های مهم ما را باطل می سازند، تاریخ میزان و قاعده ای ندارد شاید در همین محدوده ها بتوانیم آن قدر تاریخ بیاموزیم که صورانه واقعیت را بپذیریم و پندار ها ی یکدیگر را ارج نهمیم. (دوران، ۱۳۸۷: ۱۲-۱۳)

### ت. تاریخ و مکاتب توسعه

در کنار بررسی های تاریخی خود نیاز مبرمی نیز به بررسی تاریخ توسعه و نوسازی در ابعاد مختلف آن در جهان است. باید این مطالب را در نظر داشته باشیم در بستر تاریخی توسعه و اهداف توسعه چیست؟ و به دنبال آن ابعاد مختلف توسعه در چه زمینه های است و مراحل آن در کشورهای مختلف چگونه بوده است. (شیرزادی، ۱۳۹۱: ۳۳-۳۰) مکاتب توسعه چه بود و کدام با وضعیت ما سازگار است. در حالی که سه مکتب نوسازی، وابستگی و نظام جهانی هنوز توان خود را در عرصه نظری و عملی توسعه کشورها از دست نداده بودند، از دهه ۸۰ به بعد در واپسین سال های قرن بیستم شاهد پیدایش جریانهای دیگری در توسعه بوده ایم که نظریه-پردازی های جدید را در عصر پسانوسازی و جهانی شدن رقم زده اند. جریانهایی که با تجربه سه دوره نظریه پردازی و عملکرد در حوزه توسعه و بازخورد عملی آن در نتایج توسعه ای در کشورها، و سپری شدن آزمون و خطاهای بسیار، امروزه ایده ها و بحث های عالمانه تری را در اختیار ما می گذارند که البته این خود، بررسی جداگانه ای را می طلبد.

اگر چه «ای. سو» فقط به این سه مکتب و همزیستی پیچیده آنها در بعد از سال های ۱۹۸۰ اشاره می کند، اما آثار و بررسی های محققان مؤخرتر سال های اخیر با توجه به روندهای جهانی شدن و هویت یابی ملت های جهان سوم، عوارض توسعه ناپایدار و بازگشت بیشتر اخلاق در سطح جوامع و مجامع بین المللی به پیچیدگی های فزون تری با نگاه های عمیق تر به زوایای نادیده شده عرصه توسعه اشاره می کند. مطالعاتی که هر کدام به سهم خود بازگوی روندها و مناقشات عصر پرتنش «پسانوسازی» هم می باشند و نیز سعی دارند در عصر جهانی شدن و پسانوسازی راهنمای مجرب تر و

متناسب تری برای عصر خود باشند.

«بدیع» در پیشگفتار کتاب توسعه سیاسی عنوان می کند که: «به نظر می رسد عصر سلطه توسعه گرای سپری شده است، البته مفاهیم آن به طور کامل از گردونه تولیدات نظری متاخر حذف نشده اند. در اساس نسبت بر جزمیت پیروز شده است.» «لاوو» در تأیید نظر بدیع در مقدمه‌ای بر کتاب فوق، توضیح می دهد که با ترک دیدگاه‌های سازمان گرا و تکامل گرا از توسعه، «توسعه سیاسی» دیگر به عنوان موضوع مطالعه مطرح نبوده و صرفاً دیدگاهی را تشکیل می دهد که در میان دیدگاه‌های دیگر سعی دارد به شرح و فهم پدیده‌هایی بپردازد که از دیرباز مورد مطالعه بوده اند: مثل بازسازی دولت‌ها، استحاله رژیم‌های سیاسی، انقلاب‌ها، نزاع‌های سیاسی و دیکتاتوری‌ها. (بدیع، ۱۳۷۶: ۱۳) هر دو این محققان تأکید دارند که تاریخ راه نسبتاً مطمئنی است که به وسیله آن می توان به اثر قاطع ایدئولوژی‌ها و نظام‌های ارزشی (که از دوره قرون وسطی به تدریج در جامعه غربی رشد یافته اند) بر بازسازی سیاسی کشورهای غربی پی برد؛ و به همین ترتیب با وضوح بیشتری به ویژگی‌های جوامع غیرغربی نظر افکند. یعنی واری‌دوباره شرایط تاریخی واقعی توسعه اروپا و جریان‌های متفاوت و غیرهمشکل بازسازی (و بعضی وقت‌ها تخریب) ملت‌ها، دولت‌ها و نظام‌های سیاسی در غرب. وی آثار: موا، چارلز تیل، اشتین دکان، والرشتاین و پری آندرسون را (که تلفیق روش‌های تاریخی و جامعه‌شناسی را دارند) در این طیف قرار می دهد. طبیعی است که در این نگرش پدیده‌هایی مثل آثار وابستگی در توسعه جهان سوم و ساختار اجتماعی خاص آنها و نوع نظام‌های سیاسی آنها مد نظر قرار می گیرد. «کچوئیان» معتقد است که دهه ۸۰ میلادی، دهه مرگ تئوری‌های توسعه است (با اشاره به پژوهش‌های اخیر) و از آن به بعد تئوری توسعه‌گرایی به حاشیه رفته است و دیگر در کانون مباحث نیست، بلکه مباحثی نظیر تعلیم و تربیت (ذهن، رشد و...) اکنون کانون بحث اند. (میزگرد علمی، ۱۳۸۴: ۱۳)

پس مطالعه نوسازی و توسعه در ابعاد مختلف تاریخی آن ضروری است. باید بدانیم چه مکاتب فکر در جریانات تاریخ نوسازی و توسعه در جهان شکل گرفته و چقدر از این مکاتب با سیستم تاریخی جوامع مختلف هماهنگی دارد. و چگونه می توانیم آن را با توجه به بسترهای تاریخ در جامعه پیاده کنیم.

### نتیجه گیری

سوال اساسی که در این مقاله مطرح شد، رابطه تاریخ و توسعه و نوسازی با یکدیگر بود. تاریخ متغییر اساسی این تحقیق و توسعه و نوسازی متغییر وابسته به آن است. آیا بین این سه رابطه لازم و ملزومی برقرار است. آیا چون تاریخ گذشته است نیازی به آن جهت توسعه و نوسازی بشری پیدا نمی شود. آیا تاریخ را باید به فراموشی سپرد. وظیفه مورخان چیست؟ و وظیفه اندیشمندان توسعه و نوسازی چیست؟ تحولات انسانی در بستر زمان و در پهنه زندگی انسان شکل می گیرد. و با بررسی این رونده که شامل عوامل ذهنی و عینی در تاریخ بشر است تجربیات آن از نسلی به نسل دیگر انتقال پیدا می کند. وبه قول ویل دورانت طوماری از گذشته است که در بستر آن جاری می شود. از قرن ۱۶ به بعد شاهد تغییرات عظیمی در جهان غرب شده ایم که با مطالعه تاریخ آن متوجه می شویم نگرش بشر در غرب تغییر کرده است و سرانجام به انقلابات صنعتی انگلستان و فرانسه منجر گردید. این تحولات عصر امپراتوری ها را با چالش مواجه کرده نگرش به انسان در دستور کار قرار گرفت و اندیشه ترقی خواهی که منجر به توسعه و نوسازی گردید. جایگزین اندیشه های جزمی مکتب اسکولاستیک کلیسایی شده است. روند تغییرات جهان را در نوردید. توسعه و نوسازی به مکاتبی پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵) در آمد. در این مقاله به بررسی رابطه تاریخ و توسعه و نوسازی پرداخته شده است. توسعه و توسعه یافتگی یکی از مفاهیمی است که اندیشمندان مختلف درباره آن اتفاق نظر ندارند و هریک آن را متناسب با دیدگاهها، باورها و اعتقادات خود تعریف می کنند. برخی آن را معادل رشد اقتصادی و بعضی برابر پیشرفت اقتصادی از جهات گوناگون می دانند. صاحب نظران دیگری این مفهوم را اندکی گسترده تر دیده اند و توسعه یافتگی را دارای ابعاد اجتماعی و انسانی نیز می دانند. ایشان جوانبی همچون سطح معاش، زندگی اجتماعی، آزادی، اعتماد به نفس، برخورداری از آموزش، تسهیلات فرهنگی، بهداشتی و مانند اینها را از ابعاد توسعه یافتگی می دانند. این سوال اساسی مطرح بود؟ که آیا توسعه و نوسازی با تاریخ سنخیتی دارند با توجه به ابعاد وسیعی انسانی و شکل گیری مفاهیم در بستر تاریخ؛ تاریخ و توسعه و نوسازی مکمل یکدیگر هستند، از سوی توسعه و نوسازی نیز در بستر تاریخ شکل می گیرد. پاسخ برای فرضیه این مقاله با توجه به اطلاعات ارائه شده این است که رابطه مستقیم بین علم تاریخ و فرآینده توسعه و نوسازی وجود دارد. بی شک تاریخ مادر تمام افکار و داده های بشری است. نمی تواند



ملتی بدون بررسی ابعاد مختلف تاریخی خود در توسعه و نو سازی گام نهد. تصمیمات عجولانه عدم شناخت واقعیت های فرهنگی، اجتماعی؛ اقتصادی، مذهبی، سیاسی خود و عدم دانستن سیر تاریخ توسعه و نو سازی و منطبق نکردن این واقعیت های با واقعیت های تاریخ یک ملت گاهان موجب عقیم ماندن توسعه و نو سازی می گردد. به سرنوشت خود توجه کنیم در دوره صفویه، هم تراز با دولت های انگلیس، فرانسه، روسیه، پرتغال و اسپانیا در جریانات جهانی قرار گرفته نه تنها ما بلکه اسپانیا و پرتغال نیز از جرگه توسعه و نو سازی جهانی عقب مانده اند. حرکت ایران زمان افشار بعد از سقوط صفویه یک حرکت نظامی نه جهت توسعه و نو سازی و نه حرکتی فرهنگی و اقتصادی بود. البته زمینه سیاسی به سلطنت رسیدن نادر شاه در تاریخ ایران بی نظیر بود. حرکت نظامی ایران حرکت فقط جهت زنده ماندن بود. دوره زندیه بعد از جنگ های داخلی یک دوره آرامش است. که حوادث خونبار به قدرت رسیدن قاجارها را تبیین کرده قاجارها بر روی کار آمده اند. هم زمان انقلاب صنعتی رو به گسترش و افکار انقلاب کبیر فرانسه جهان را در می نوردید. وضعیت ایران بعد از دوره تثبیت و استقرار قاجارها به مانند قطاری بود. که با قطار های دیگری مانند ژاپن و آمریکا در یک ریل شروع به حرکت در جهت نوسازی و توسعه خود برداشته ژاپن و امریکاجلو رفتند البته ژاپن با انتخاب راه میلیتاریستی دچار یک اشتباه مهلک گردید. و آن توسعه و نو سازی نظامی گری خود بود. در نهایت با شکست بزرگی در جنگ جهانی دوم مواجه می شود. اما باز خود را می سازد هر چند بحرانهای مالی از ۱۹۹۰ به بعد رشد منفی اقتصادی برای ژاپن به بار آورده اما قطار ما از ژاپن و آمریکا عقب ماند. البته این نکته را باید ذکر کرد روند تاریخی هر ملت با ملت دیگر فرق می کند. شبه مدرن توسط رضا شاه وارد ایران می شود اما در زمان پهلوی دوم نظام زمینداری ایران تحت عنوان انقلاب سفید متلاشی می شود و ایران تبدیل به یک کشور تک محصولی که محصول عمده آن نفت است تبدیل می گردد. تاریخ به ما چه می آموزد. مهمترین بحث مطالعه تاریخ خود و تاریخ توسعه و نو سازی بررسی مکاتب آن است و اینکه ملت های دیگر در قبال پدیده توسعه و نو سازی چه اقدامی کرده و تاریخ آنان چه می گوید. نتیجه این است که تاریخ و توسعه و نو سازی لازم و ملزوم یکدیگر برای نه تنها ایران بلکه ملت های مختلف می باشند. به طور کلی همان طور که تجربه عینی توسعه نشان می دهد و نظریات و مطالعات توسعه هم به حق آنرا انعکاس داده، «نهادهای» در توسعه مهم هستند. باید تولید نیاز و پاسخ به آن در سیستم نهادینه شوند. اگر

این تولید نهادینه شود، می تواند به صورت توسعه ای از پایین جامعه توسط جامعه مدنی پیاده شود. در این میان نخبگان جامعه تنها مجموعه ای هستند که توان تشخیص نیاز را با مطالعه تاریخ بیشتر از دیگران دارند. تخصصی شدن حوزه های اجتماعی و فعالیت نخبگان در آنها باعث تشخیص نیازها و مدیریت آنها و تشخیص تفاوت نقش ها می شود. مثلاً اینکه در مقام کارگزار چه چیزی برای انسان لازم است و در مقام نخبه اجتماعی، او چه نقشی دارد. جامعه توسعه یافته مرتب نقش ها و عدم تداخل آنها را کنترل می کند. به طور کلی توسعه را روندی باید دانست که تولید نیاز و پاسخگویی به نیاز را نهادینه می کند و هر چه نهادینه کردن تولید نیاز و فهم نیاز، بیشتر باشد، توسعه یافتگی بیشتر اتفاق می افتد. هم چنین از نقاط حائز اهمیت نظریه تائب که در بیان نظری آن گاه به صورت پنهان به کار رفته، هر چند جنبه های صریحاً آشکاری هم دارد، اهمیت مشارکت اجتماعی و جامعه مدنی در توسعه می باشد. جامعه توسعه یافته جهت تأمین نیازهای بیشتر و تولید نیازهای جدید و فراتر از آن نهادینه شدن تولید نیاز در سیستم سیاسی - اجتماعی، باید تولید نیاز را در جامعه مدنی نهادینه کند و این جا است که به تاریخ نیاز مبرمی دارد.

### منابع فارسی

- استنفورد، مایکل (۱۳۸۸)، *درآمدی بر تاریخ پژوهی*، ترجمه مسعود صادقی، تهران، دانشگاه امام صادق(ع) و سمت، چاپ چهارم.
- ابن خلدون، محمد ابن عبدالرحمن (۱۳۷۵)، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، جلد اول، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ هشتم.
- بدیع، برتران (۱۳۷۶)، *توسعه سیاسی*، ترجمه احمد نقیب‌زاده، تهران، نشر قومس.
- برینتون، کرین و دیگران (۱۳۴۰)، *تاریخ تمدن غرب و مبانی آن در شرق*، ترجمه پرویز داریوش، جلد دوم، تهران، انتشارات فرانکلین.
- بارتولد، و.و (۱۳۷۷)، *خلیفه و سلطان*، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم.
- برزگر، شبنم (۱۳۸۰)، «اندیشه‌های توسعه و ترقی اقتصادی در عصر ناصرالدین شاه»، *فصلنامه فرهنگ و اندیشه*، شماره ۱.
- پهنادایان، شاهین (۱۳۸۸)، *تاریخ ایران از آغاز تا پایان سلطنت پهلوی*، تهران، نشر زرین‌مهر.
- پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۷۵)، *تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه*، تهران، انتشارات خیام، چاپ هفتم.
- تاج‌بخش، احمد (۱۳۷۶)، *تاریخ و تاریخ‌نگار*، شیراز، انتشارات نوید شیراز.
- تارو، لستر (۱۳۸۸)، *جهانی‌شدن*، ترجمه عزیز کیاوند، تهران، سازمان فرهنگی فرا، چاپ دوم.
- جان احمدی، فاطمه (۱۳۸۹)، *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*، قم، دفتر نشر معارف، چاپ چهارم.
- دورانت، ویل واریل (۱۳۸۷): *درس‌های تاریخ*، ترجمه محسن خادم، تهران، انتشارات ققنوس.
- دولاند لن، ش. (۱۳۷۰)، *تاریخ جهانی*، ترجمه احمد بهمنش، جلد دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- رودکی سمرقندی، محمد بن جعفر (۱۳۸۸)، *دیوان رودکی سمرقندی*، بر اساس نسخه سعید نفیسی، به کوشش ی. براگینسکی، تهران، موسسه انتشارات نگاه، چاپ پنجم.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۶)، *کارنامه اسلام*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم.
- سجادی، سیدصادق و هادی عالم‌زاده (۱۳۷۵)، *تاریخ‌نگاری در اسلام*، تهران، انتشارات سمت.

- شیرزادی، رضا (۱۳۹۱)، *نوسازی، توسعه و جهانی شدن*، تهران، انتشارات آگه.
- فیشر، ویلیام بین و دیگران (۱۳۸۷)، *تاریخ ایران کمبریج*، ترجمه تیمور قادری و دیگران، تهران، انتشارات مهتاب.
- کدی، نیکی آر. (۱۳۶۹)، *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، انتشارات قلم.
- کینلزبری، دامین و دیگران (۱۳۹۱)، *مسائل اساسی توسعه*، ترجمه رضا شیرزادی، کرج، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج.
- لنسکی، گرهارد و جین لنسکی (۱۳۶۹)، *سیر جوامع بشری*، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- مالدوان، م.ا.ل (۱۳۷۲)، *بین‌النهرین و ایران باستان*، ترجمه رضا مستوفی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
- میزگرد علمی (۱۳۸۳)، *راهبرد یاس*، شماره ۱، زمستان.
- میزگرد علمی (۱۳۸۴)، *راهبرد یاس*، شماره ۲، بهار.
- ناجی، محمدرضا و دیگران (۱۳۹۲)، *تاریخ و تاریخ‌نگاری*، تهران، نشر کتاب مرجع.
- هرودوت، هالیکارناسی (۱۳۸۰)، *تواریخ*، ترجمه وحید مازندرانی، تهران، انتشارات افراسیاب، چاپ دوم.
- هینز، جفری (۱۳۹۰)، *مطالعات توسعه*، ترجمه رضا شیرزادی، تهران، انتشارات آگه.
- یاسپرس، کارل (۱۳۷۳)، *آغاز و انجام تاریخ*، ترجمه حسن لطفی، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم.